اول دفتر

چشم‌ها را باید بست



حسام آبنوس
دبیر قفسه

«این اثر را خاکسارانه پیشکش می‌کنم به ملتی که ساختن و راه‌انداختن انقلاب‌ها را خوب می‌داند و باری، بار کوه‌آسای عظیم‌ترین انقلاب تاریخ را بر دوش کشیده است...

و به بزرگ‌بانوی روزگار ما، بانو قدس ایران ثقفی، که همسر دلاور، صبور و با ایمان مردی چون روحا... خمینی بوده‌اند و هم‌سفری برای سخت‌ترین سفرهای این جهانی و عمری در اضطراب‌های زندان، تبعید، شکنجه و شهادت...

و به همه خویشانی که از امام باقی مانده‌اند، تا بدانند که عظیم‌ترین آبگینه یکپارچه بلور تاریخ را بر دوش‌های خود حمل می‌کنند و مبادا کاری کنند که تا صدها سال، از خیل ایشان، کسی لکه‌ای بر نام آن مرد شگفت‌انگیز جهان بنشاند...»

این چند خط بخشی از مقدمه مرحوم نادر ابراهیمی بر کتاب «سه دیدار، با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد» است. رمانی دو جلدی که در آن نادر ابراهیمی روایتش از امام خمینی(ره) را در برابر مخاطب قرار داده است. رمانی ناتمام!

نویسنده بر این باور است که از یك حقیقت انسانی سخن گفته و اثرش با واقعیت‌های تاریخی تفاوت بسیاری دارد. او معتقد است داستان نوشته، هرچند قهرمان داستانش در هوای جهان تنفس کرده است. او در بخشی از مقدمه‌اش بر این رمان نوشته: «من داستان می‌نویسم، تاریخ نمی‌نویسم. تاریخ‌های بسیاری قبل از من نوشته شده است و همزمان با من و بعد از من نیز نوشته می‌شود و خواهد شد؛ اما داستان فقط یك بار نوشته می‌شود؛ فقط یك بار. آنها که واقعیت را می‌خواهند نه حقیقت را و طالب واقعیات تاریخی هستند نه حقایق انسانی، می‌توانند بی‌دغدغه خاطر به بهترین تاریخ‌ها مراجعه کنند...»

نادر ابراهیمی یکی از نویسنده‌های مهجور واقع شده در فضای ادبیات داستانی است و آنها که با قلمش آشنایی دارند از قدرت مسحورکننده کلماتش سخن می‌گویند و او را می‌ستایند. این رمان نیز با نثر شاعرانه ابراهیمی حتما خاطره خوشی برای هر خواننده‌ای رقم می‌زند و حالا با صدای وحید یامین‌پور به صورت صوتی آماده شده و در دسترس علاقه‌مندان کتاب‌های صوتی قرار گرفته است. کتاب‌های صوتی گونه‌ای از کتاب است که می‌توان در فرصت‌های مختلفی به آن گوش داد و در واقع خواند. امکانی که این کتاب‌ها برای مخاطب ایجاد می‌کنند این است که می‌توان در حالی که چشم‌ها بسته است آن را خط به خط دنبال کرد. این کتاب با همکاری نشر سوره و با صدای یامین‌پور آماده شده تا در این روزها خوانندگان و مخاطبان این کتاب بتوانند از امکان صوتی آن نیز استفاده کنند و در تعطیلات تابستان اگر حال خواندن نداشتند تنها با بستن چشم‌ها و گوش سپردن به آهنگ کلمات نادر ابراهیمی سفری دور و دراز به تاریخ داشته باشند تا قصه یك شخصیت مهم جهان را بشنوند.





غم زیبا

روایت‌های یك مادر کتاب باز



سمیه‌سادات حسینی
نویسنده

غم هم مثل شادی همیشگی نیست، اما زیبایی‌های خاص خودشو داره. می‌تونه تجربه‌هایی در احساسات آدم ایجاد کنه که شادی نمی‌تونه. از غم هم مثل شادی می‌شه لذت برد. ولی خب، اون‌هایی که این کار رو بلد نیستن، فکر می‌کنن الان نباید غم رو تحمل کنن. فکر می‌کنن اگه غم دارن، لابد زندگی‌شون خیلی افتضاحه و بعضی‌هاشون هم به تموم‌کردن اون زندگی فکر می‌کنن

از آن عصرهای دلپذیری بود که انوار خورشید کم‌جانِ یك بعدازظهر نیمه‌ابری، با تانی و ناز، خودشان را از پنجره لش کرده بودند روی فرش.

نی‌نی در حال خوابیدن بود و همه‌چیز چنان کامل بود که ابدی به‌نظر می‌رسید.

در این هماهنگی کامل، صدای آواز و نواختن پسرك از اتاقش بلند شد. مثل این اواخر، داشت آهنگی را تمرین می‌کرد که حین نواختن، بخواند. محو صدای تازه‌بالغش شدم که به‌سختی تلاش می‌کرد با اوج و فرود نرم آواز هماهنگ شود.

ملودیِ غمگین بی‌نظیری داشت. مثل بخارِ برخاسته از چای مجلس ختم.

صدای پسرك مثل امواج دریا، می‌رفت و می‌آمد. بالاخره از جا برخاستم و رفتم سراغش. در چهارچوب در ایستادم و گوش کردم. چهره‌اش از تلاش، سرخ شده بود و در اثر فشار آواز به گلوی نابلدش، سرفه‌های کوتاه می‌کرد.

صبر کردم تا نفس تازه کند.

گفتم: «چه ملودی قشنگی داره. خیلی قشنگ. اما چقدر غمگینه.»

گفت: «آهنگ خیلی معروفیه. خیلی‌ها خوندن. اما نسخه اصلی‌اش خیلی قدیمیه. مال بعد از جنگ جهانی اول.»

گفتم: «حالا چرا اینقدر غم‌انگیز ساخته؟»

گفت: «آدم خوشبختی نبوده. از بازمانده‌های جنگ بوده. از کسانی که خانواده و نامزدش رو توی اردوگاه‌های نازی از دست داده بوده.»

پرسیدم: «حالا تو اینها رو از کجا می‌دونی؟»

گفت: «یکی از بچه‌ها توی کلاس از روی کتاب زندگینامه‌اش کنفرانس داد. این آهنگ مال یه خواننده معروف و موفقه. منم کنجکاو شدم، رفتم آهنگشو پیدا کردم.»

«چرا کنجکاو شدی؟»

«چون این آهنگ معروفه به آهنگ خودکشی. سال‌ها باعث شده آمار خودکشی بره بالا و توی خیلی از کشورها، مدت‌ها ممنوع بوده. می‌خواستم ببینم آهنگش چه‌جوریه که باعث خودکشی می‌شه.»

لرزکرده بودم. طوری که انگار ناگهان باد سردی وزیده باشد. همزمان خیس عرق شده بودم و همه در همان چند ثانیه کوتاهی رخ داده بود که از جاری‌شدن خونسردانه واژه خودکشی بر زبان پسرك می‌گذشت.

آماده این لحظه نبودم. نمی‌دانستم چه باید گفت. چه باید کرد. باید استدلال می‌کردم؟

چنگ انداختم به حرف‌های خود پسرك: «پس عملا موفقیت و زندگی خواننده‌اش به‌خاطر تشویق بقیه به مردن بوده. آهنگش برای بقیه مرگ داشته، برای خودش زندگی.»

پسرك پوزخند زد: «نه اتفاقا. خود خواننده هم خودکشی کرد آخرسر.»

لال شده بودم. به‌سختی آب دهانم را فرو دادم. گفتم: «آخه فقط با یه آهنگ که کسی خودکشی نمی‌کنه.»

پسرك گفت: «معلومه که نمی‌کنه. حتما بیشتر اونا، مشکلات دیگه‌ای از قبل داشتن. با این آهنگ فقط دیگه طاقتشون تموم شده. آخه آهنگش واقعا غمگینه.»

بعد آهنگ اصلی را برایم پخش کرد و متن ترانه‌اش را برایم خواند. داستان شدیدا غمناکی از روایت یك عشق نافرجام و قصد شخصیت اصلی روایت برای خودکشی بود. ملودی آهنگ هم بی‌نهایت غم‌انگیز، اما زیبا بود. محو روحِ اندوه جاری از آهنگ شده بودم. وقتی تمام شد، گفتم: «واقعا قشنگه. خیلی قشنگه. غم قشنگی داره. شاید اگر اون آدم‌ها بلد بودن از خود غم هم مثل شادی لذت ببرن، چنین آهنگی باعث رسیدنشون به آخر خط نمی‌شد.»

پسرك گفت: «مامان چی می‌گی؟ از غم لذت ببرن؟ غم مال وقتیه که یه مشکل داری. یه بدبختی داری. از مشکل و بدبختی کسی لذت نمی‌بره که.»

گفتم: «اون غم نیست. ناراحتیه. آزار دیدنه. اما غم هم مثل شادی یه احساس غیرعادیه. آدم‌ها همیشه شاد نیستن. اصلا نمی‌تونن باشن. روانِ آدم برای تمام احساسات اضافه بر حالت عادی، یه ظرفیت محدودی داره. غم هم مثل شادی همیشگی نیست، اما زیبایی‌های خاص خودشو داره. می‌تونه تجربه‌هایی در احساسات آدم ایجاد کنه که شادی نمی‌تونه. از غم هم مثل شادی می‌شه لذت برد. ولی خب، اون‌هایی که این کار رو بلد نیستن، فکر می‌کنن الان نباید غم رو تحمل کنن. فکر می‌کنن اگه غم دارن، لابد زندگی‌شون خیلی افتضاحه و بعضی‌هاشون هم به تموم‌کردن اون زندگی فکر می‌کنن.»

پسرك گفت: «من که نمی‌فهمم. حرفات از اون حرفای قلمبه سلمبه مخصوص مامان بود!»

خندیدم: «ولی می‌فهمی. برای این‌که توام داری از شنیدن و خوندن و نواختن آهنگ به این غمگینی لذت می‌بری. زیبایی آهنگش رو می‌فهمی. الان هم حرف بسه. یه بار دیگه برام بخونش. من واقعا کیف می‌کنم از شنیدنش. به‌خصوص اگر تو بزنی و بخونی.»